

روسیه و بحران اوکراین :

طرح روسیا در ستیز با سیاست های امپریالیست سه گانه

سمیر امین - برگردان: هاتف رحمانی



۱- در مرحله جاری جهان تلاش مرکز های تاریخی امپریالیسم (امریکا، اروپای غربی و مرکزی، ژاپن - که از این پس "سه گانه" خوانده می شوند) برای حفظ کنترل اختصاصی خود بر کره زمین از طریق ترکیب :

الف . سیاست های جهانی سازی اقتصادی به اصطلاح نئو لیبرال اجازه دادن به سرمایه مالی چند ملیتی سه گانه برای

تصمیم گیری به تنهایی در تمام موضوع ها در راستای منافع انحصاری آن ها ب. کنترل نظامی کره زمین از سوی امریکا و متحد های فرو دست آن (ناتو و ژاپن) در راستای خنثی کردن هر تلاشی از سوی هر کشوری غیر از سه گانه برای حرکت به سمت خروج از یوغ آن ها حکم فرما شده است .

در آن رابطه تمام کشورهای غیرسه گانه جهان ، جز آن کشورهایی که انقیاد کامل اقتصادی و سیاسی سه گانه را می پذیرند- مانند "جمهوری های دموکراتیک" عربستان سعودی و قطر! دشمن یا دشمن های بالقوه هستند. به اصطلاح "جامعه جهانی" که رسانه های غربی دائما به آن اشاره می کنند در واقع به G7 به اضافه عربستان سعودی و قطر کاهش یافته است . هر کشور دیگری ، حتی زمانی که دولت آن در حال حاضر هم تراز سه گانه است ، یک دشمن بالقوه است چون مردمان آن کشور ها ممکن است آن انقیاد را پس بزنند.

۲- در آن چارچوب روسیه "یک دشمن" است.

ارزیابی ما از اتحاد شوروی هر چه که بود ("سوسیالیست" یا چیزی دیگر)، سه گانه به راحتی با آن جنگید چون اتحاد شوروی تلاشی برای توسعه مستقل از سلطه سرمایه داری / امپریالیسم بود . پس از درهم شکستن سامانه شوروی ، برخی افراد (به ویژه در روسیه) فکر می کردند که "غرب" نباید با یک " روسیه سرمایه دار" مخالفت کند - چون المان و ژاپن " جنگ را باختند اما صلح را برده بودند". آن ها فراموش کردند که قدرت های غربی صراحتا از بازسازی کشورهای فاشیستی پیشین در برابر چالش با سیاست های مستقل اتحاد شوروی حمایت کردند. اکنون این چالش نا پدید شده است ، هدف سه گانه انقیاد کامل ، برای نابودی ظرفیت مقاومت روسیه است .

۳- رخ داد های جاری تراژدی اوکراین واقعیت راهبردی هدف سه گانه رانشان می دهد.

سه گانه در کیف آن چه را که باید "توطئه ارو/ نازی" خوانده شود برای دست یابی به هدف خود (جدا سازی دو ملت تاریخی خواهر- روس ها و اوکراینی ها) سازماندهی کرد، آن ها برای (اجرای) این (توطئه) به حمایت نازی های محلی نیاز داشتند.

لفاظی رسانه های غربی ، در ادعای آن که سیاست های سه گانه ترویج دموکراسی را هدف گرفته است ، به راحتی یک دروغ است . سه گانه هیچ کجا دموکراسی را ترویج نکرده است . برعکس ، این سیاست ها به صورت سامانه مندی از غیر دموکراتیک ترین نیروهای داخلی (در بعضی موارد "فاشیست") حمایت کرده اند . شبه فاشیست در یوگسلاوی سابق - در کرواسی وکوزوو- ونیز در کشورهای بالتیک و اروپای شرقی ، برای نمونه بلغارستان. اروپای شرقی در اتحادیه اروپا نه بعنوان شریک هایی برابر، بلکه بعنوان "نیمه مستعمره " های قدرت های عمده غربی و سرمایه دار/ امپریالیست اروپای مرکزی " یکپارچه" شده است . رابطه بین شرق و غرب در سامانه اروپایی تا حدی به آن چه در رابطه بین امریکا و امریکای لاتین حاکم است شباهت دارد ! در کشورهای جنوب سه گانه از نیروهای افراطی ضد دموکراتیک برای نمونه ، مانند اسلام سیاسی فوق ارتجاعی حمایت و ، با همدستی آن ها ، جامعه ها را ویران کرده است ، مورد های عراق، سوریه، مصر ، لیبی این هدف های برنامه امپریالیستی سه گانه را نشان می دهد .

۴ - بنا بر این سیاست روسیه (آن چنان که تحت مدیریت پوتین رشد یافت) برای مقاومت در برابر برنامه مستعمره سازی اکرایی (و دیگر کشورهای اتحاد شوروی پیشین ، در ماورا قفقاز و آسیای مرکزی) باید مورد حمایت قرار گیرد . تجربه کشورهای بالتیک نباید تکرار شود . هدف " بنا کردن جامعه ای " اروآسیایی" ، مستقل از سه گانه و شرکای اروپایی فرمانبردار آن نیز باید مورد حمایت قرار گیرد .

اما این "سیاست بین المللی " مثبت روسی اگر مورد پشتیبانی خلق روس قرار نگیرد محکوم به شکست است. و این پشتیبانی نمی تواند بر مبنای " ملی گرایی" در بست ، حتی یک نوع "ملی گرایی" مثبت مترقی - نه شووینیستی- عاقلانه و نه با لفاظی "شووینیستی" روسی پیروز شود . فاشیسم اکرایی نمی تواند با فاشیسم روسی مورد چالش قرار گیرد. پشتیبانی تنها در صورتی که سیاست های اقتصادی و اجتماعی داخلی پیگیری شده منافع اکثریت زحمتکش را ارتقا دهد می تواند به پیروزی برسد . منظور من از یک سیاست " مردم بنیاد " طرف دار طبقه کارگر چیست؟

هدف من "سوسیالیسم" یا حتی حسرت سامانه شوروی است ؟ این نوشته محل ارزیابی دوباره تجربه شوروی ، در چند خط نیست ! من تنها نظرم را در چند جمله خلاصه خواهم کرد . انقلاب سوسیالیست قابل اعتماد روسی کشور سوسیالیسمی را تولید کرد که تنها اولین گام امکان پذیر به سوی سوسیالیسم بود، آن کشور سوسیالیسم پس از استالین به سمت تبدیل شدن به کشور سرمایه داری حرکت کرد (توضیح تفاوت بین دو مفهوم مهم است اما موضوع این نوشتار کوتاه نیست). از تاریخ ۱۹۹۱ کشور سرمایه داری بی مصرف شد و سرمایه داری " معمولی" مبتنی بر مالکیت خصوصی جای آن را گرفت ، که مانند تمام کشورهای سرمایه داری معاصر به طور اساسی مالکیت انحصارهای مالی ، تحت مالکیت الیگارشی (همانند ، نه متفاوت از الیگارشی های اداره کننده سرمایه داری در سه گانه) ، بسیاری بر آمده از نومن کلاتورا (طبقه جدید در شوروی) پیشین و برخی تازه به دوران رسیده است .

انفجار خلاق شیوه های دموکراتیک قابل اعتماد ابتکار شده از سوی انقلاب (اکتبر) روسی بعدها بی روح شد و با نماد مدیریت مستبدانه جامعه ، اگر چه با تضمین حقوق اجتماعی طبقه کارگر تعویض شد . این سامانه به غیر سیاسی کردن گسترده منجر شد و از انحراف های مستبدانه و حتی جنایتکارانه جلوگیری نشد . نماد جدید سرمایه داری درنده بر سیاست زدایی دائمی و عدم احترام به حقوق دموکراتیک بنا شده است .

چنین سامانه ای نه تنها در روسیه ، بلکه در تمام جمهوری های شوروی پیشین حکومت می کند. تفاوت ها از اجرای موثر تر به اصطلاح دموکراسی انتخاباتی " غربی" ، در اکرایی ، مثلا نسبت به روسیه حکایت می کند. با این حال نماد حکومت "دموکراسی"

نیست بلکه تقلید مسخره ای از دموکراسی بورژوازی به همان شکلی که در مرحله قبلی توسعه سرمایه داری ، از جمله در "دموکراسی های سنتی" غرب عمل می کرد است ، چون اکنون قدرت واقعی به حاکمیت انحصار ها محدود شده است و برای منافع انحصاری آن ها عمل می کند.

بنا بر این سیاست مردم محور بر کناره گیری تا حد ممکن ، از دستورالعمل " لیبرال " و بالماسکه انتخاباتی پیوسته با آن ، که ادعای اعطا مشروعیت به سیاست های اجتماعی واپس گرا را دارد دلالت می کند. من مایلم به جای آن بر قرار کردن نوع جدید کشور سرمایه دار را با ابعاد اجتماعی (می گویم اجتماعی، نه سوسیالیست) را پیشنهاد کنم . آن سامانه می تواند راه پیشرفت احتمالی به سوی اجتماعی کردن مدیریت اقتصاد ی و بنا بر این پیشرفت های قابل اعتماد جدیدی به سوی ابتکار یک دموکراسی پاسخ گو به چالش های اقتصاد مدرن را باز کند .

تنها در صورتی که روسیه در امتداد چنین خط هایی در درگیری کنونی میان ، از یک سو ، تصمیم به سیاست بین المللی مستقل مسکو ، و از سوی دیگر ، پیگیری یک سیاست اجتماعی ارتجاعی داخلی حرکت کند می تواند پی آمد مثبت معینی داشته باشد . چنین حرکتی ضروری و امکان پذیر است : بخش هایی از طبقه سیاسی حاکم اگر بسیج مردمی و عمل آن (حرکت) را ارتقا دهد می تواند با یک چنین برنامه ای همسو شود. برای گسترش آن پیشرفت های همانندی در اکراین ، ماورا قفقاز ، و آسیای مرکزی نیز باید عملی شود، جامعه ای قابل اعتماد ملت های ارواسیا می تواند تاسیس شود و به بازیگر قدرتمندی در نوسازی سامانه جهان تبدیل گردد.

۵ -باقی ماندن قدرت دولت روسی تا حد محدودی در داخل سامانه نئو لیبرال شانس موفقیت یک سیاست خارجی مستقل و فرصت های تبدیل روسیه به کشور واقعا در حال ظهور بعنوان بازیگر مهم جهانی را خنثی می سازد .

نئو لیبرالیسم تنها می تواند برای روسیه اقتصادی ترازیک و پس رفت اجتماعی ، نمادی از " توسعه محرومیت " و موقعیت فرو دستی فزاینده در نظم امپریالیستی جهان تولید کند . روسیه باید نفت ، گاز ، و برخی منابع های طبیعی دیگر را برای سه گانه تامین کند ، صنایع آن باید به وضعیت مقاطعه کار دست دوم برای منافع انحصار های مالی غربی سقوط نماید.

در چنین وضعیتی ، که از موقعیت امروزی روسیه در سامانه جهانی خیلی دور نیست ، تلاش برای اقدام مستقلانه در عرصه جهانی شدیدا شکننده باقی خواهد ماند ، و از سوی " تحریم " هایی که صف بندی خطر ناک الیگارشلی اقتصادی حاکم را برای (تامین) خواسته های انحصار های مسلط سه گانه تقویت خواهد کرد مورد تهدید است. طغیان کنونی "سرمایه روسی " هم پیوند با بحران اکراین خطر را نشان می دهد. برقراری مجدد کنترل دولتی بر حرکت های سرمایه تنها پاسخ موثر به آن خطر است .

Moscow, March 2014

mrzine.monthlyreview.org/2014/amin240314.html